

یوسف و زلیخا

ببرفته از تاریخ طبری

بازآفرین و مترجم

مهدی افشار

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست نویسی

یادداشت

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

رده بندی کنگره

رده بندی دهکده

شماره ثبت

افشار، مهدی ۱۳۲۶

یوسف و زلیخا برگرفته از تاریخ طبری

Excerpted from Tarikh-i-Tabari بازآفرین و مترجم مهدی افشار

تهران: انتشارات پارمیس، ۱۳۹۸.

۸۶ + ۷۶

978-600-8708-74-2

فیا

فارسی - انگلیسی

یوسف، پیامبر - داستان

قرآن - - قصه‌ها

داستان‌های فارسی - - قرن ۱۴

Persian fiction - - 20th century

داستان‌های مذهبی - - قرن ۱۴

PIR ۸۳۳۲

۸۱۳/۶۲

۵۷۱۰۵۶۱



انگیزات پاریس

ناشر

عنوان

بازآفرینی و ترجمه

چاپ اول

تعداد

شابک

پارمیس

یوسف و زلیخا

مهدی افشار

۱۳۹۸

۱۰۰۰

۹۷۸-۶۰۰-۸۷۰۸-۷۴-۲

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

تهران - خیابان کارگر جنوبی - پایین تر از میدان حر - کوچه حاتمی - پلاک ۲۷

تلفن: ۶۶۴۹۶۹۲۵-۶۶۴۹۷۱۲۴

پیش‌گفتار بازآفرین و مترجم

روایت غریب است عشق و می‌پندارم و به تجربه دریافته‌ام در میان تمامی عواطف بشری، عشق لطیف‌ترین، زیباترین، پالاینده‌ترین و غنی‌ترین آن‌هاست. رهیت نمی‌کند و در لحظه با توست، خشم نیست که زمانی تو را بیاید و زمانی دیگر تو نباشد، پیوسته با توست، دردی است آرام‌بخش، شیرین و تسلی‌گون. و عشق، آن‌گاه که به معشوق خویش نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود، شیفته و شایسته می‌شود.

و روایت یوسف و زلیخا که قرآن آن را احسن القصص خوانده، حرمت نهادن به عشق است، خواه نوع مجازی آن و خواه نوع حقیقی آن. هر دو عشق است، دل عاشق با دیدن معشوق به تپش می‌آید و خون در رگ‌های‌شان شتاب می‌گیرد.

عشق نخستین، متعلق به یعقوب است، پدری که در میان دوازده پسرش دلبسته آن فرزندی است که نشان کرده الهی است، جمال الهی را در چهره این فرزند می‌بیند، شیفته اوست و جدایی از او را تاب

نمی آورد و آن گاه که یوسف رویای پرشگفت خویش را نزد پدر می گزارد و می گوید یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرش سر به سجاده نهادند، آن باور که در یعقوب جوانه زده بود که یوسف برگزیده خداوند است در او قوت و قدرت بیش تری می گیرد و اکنون همه هستی اش در گه و هستی یوسف است و لحظه جدایی از او را طاقت نمی آورد.

از این روی است که چون برادران یوسف، او را می ربایند و به ثمن بخش می فروشد، یعقوب دیده فرو می بندد، چرا که دیدگان را برای دیدار یوسف می خواهد و گناهی دیدار یار، دیدگان به چه کارش می آید و دیرسالی بعد چون بوی پیراهن یوسف به مشامش می رسد و می داند که یار در راهست، دیده می گشاید، به روشنی.

اما عشق دیگر، عشقی زمینی است، از آن آتش هوس زیانه می کشد، زلیخا شیفته تن است، نفسانیت و جسمیت بر او می طلبد، با معنویت و روحانیت او کاری ندارد و دشوار می بیند بر او برابر و سوسه زنی زیبا و طناز و حتماً تن ناز ایستادگی کند. یوسف اگرچه پیامبر است، لکن اول و بالذات مرد است؛ اما خداوند نگاهش بر برگزیدگان خویش نیز هست و در لحظه روی آوردن به گناه، او را باز می گرداند.

عشق زمینی زلیخا اگرچه می تواند لطیف و غیر جسمانی باشد، اما شهوانی و جسمانی است، تن را می طلبد، تن ورزیده و جوان یوسف را و چون به لطف الهی، یوسف بر آن زیباروی آکنده از شور و شهوت

بشتابد، گناهش بر او نشو و نما می گیرد و او را باز می گرداند.

بی‌اندیشیدن به فرجام اتهامی که بر یوسف وارد می‌کند، می‌کوشد او را نزد شوهرش زناکار جلوه دهد و اگرچه عزیز مصر، مرد خزد است و بر او مکشوف می‌شود که یوسف در این میانه بی‌گناه است، اما توان آن را ندارد که در برابر همسر هوسبازش بایستد و سرانجام به تحریک و تدبیر زلیخا، یوسف بندی می‌شود و پس از سالی چند در زندان، به لطف دانش و مهارتش در خوابگزاری به کاخ فرعون راه یافته، به جایگاهی رفیع نایل می‌آید.

یک جمعه در بزم و این کوتاه‌نوشت را کوتاه‌تر کنم؛ شگفتا فرعونى که آن هم در تشر و فرعونیت او سخن گفته می‌شود، آن‌چنان مورد لطف الهی است که از این رویایی صادق به او گفته می‌شود هفت سال پرباران و هفت سال خشک‌سالی در پیش است و آن‌چنان مهربان است که یوسف را پیوسته نزد خود عزیز و بزرگ می‌دارد.